

ساموئل بکت

# بازی

ترجمه ی دکتر منوچهر لیمعه



### معرفی مؤلف

ساموئل بکت در سال ۱۹۰۶ در شهر دوبلین پایتخت ایرلند چشم به جهان گشود. نخستین اثری که از او منتشر شد شعری بلند بنام Whoros Cope (۱۹۳۰) است.

در زمستان ۱۹۵۲ نخستین نمایشنامه‌اش، «در انتظار گودو» در پاریس اجرا شد و منتقدان تاتر از آن به عنوان مهمترین اثر نمایشی که از زمان جنگ تا آن هنگام در فرانسه بر صحنه می‌آمد یاد کردند. این نمایشنامه که در فرصتی یک ماهه نوشته شد، بکت را به اوج شهرت رساند.

در سال ۱۹۶۱ برای سهم ممتازی که در ادبیات جهان داشته است، برندهٔ جایزهٔ فورماتور Formentor شد.

کتاب «بازی» را در سال ۱۹۶۴ منتشر کرده است. تنهایی انسان، یاس انسان و فساد انسان تم اصلی کارهای اوست. اگر در این کتاب لغاتی است که مستهجن می‌نماید، بخاطر رعایت امانت در ترجمه است و بس، و گرنه برگرداندن آنها به فارسی الزامی نداشت.

بکت در سال ۱۹۶۹ جایزه نوبل در ادبیات را دریافت داشت.

## کتابخانه

بازی و دو قطعه کوتاه رادیویی

ساموئل بکت - ترجمه‌ی دکتر منوچهر لطفه

ناشر «کتاب نمونه»: تهران، ایران.

خیابان شاهرخ، روبروی دانشگاه، ابتدای خیابان دانشگاه

چاپ اول، زمستان ۱۳۵۰ در چاپخانه سکه

هرگونه استفاده نمایشی و تجدید چاپ بدون اجازه مترجم ممنوع است.

# بازی

نمایشنامه تک پرده‌ای

«بازی» برای اولین بار در تاریخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳ در آلمان اجرا شد  
( Ulmer Theater , Ulm - Donau , Germany ) :

Nancy Illig زن ۱

Sigrid Pfeiffer زن ۴

Gerhard Winter مرد

Deryk Mendel به کارگردانی

و «بازی» در انگلستان برای نخستین بار در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۶۴ بوسیله «تئاتر  
تاتر کمپانی» به روی صحنه آمد :

Rosemary Harris زن ۱

Billie Whitelaw زن ۴

Robert Stephens مرد

George Devine به کارگردانی

جلوی صحنه ، سه خمره خاکستری يك شكل ، بارتفاع يك ذرع نزدیک بهم  
(نگاه کنید به صفحه ۲۱) . از هر کدام سری سرک کشیده ، و گردن در دهانه  
خمره ثابت مانده است . سرها ، اگر از تالار نمایش دیده شود ، از چپ بر است متعلق  
است به «زن ۲» ، «مرد» و «زن ۱» . در سرتاسر نمایش بی هیچ حرکتی جلوی درویشان  
را می نگرند . چهره ها آنچنان سن و سال و شکل و شمایلشان را از دست داده اند که  
تقریباً جزء لاینفک خمره ها بشمار می آیند . ماسکی بکار گرفته نشده است .  
سخنانشان بوسیله نور متمرکزی که بصورت هر کدامشان افکنده می شود موکدتر  
می گردد . نگاه کنید به صفحه ۲۰ .

تغییرات نور از يك صورت به صورت دیگر به تنگی صورت می گیرد .  
تاریکی هیچوقت زایل نمی شود ، یعنی ، تقریباً تمایل بازگشت به تاریکی مطلق آغاز  
نمایش وجود دارد ، جز در مواردی که تعیین می شود .

عکس العمل به نور سریع است .

صورتها در تمام مدت آرام و تألم ناپذیر . صداها لحن مشخصی ندارد ، مگر  
در مواقعی که طرز بیان معین می شود .

ضرب تنگی در سراسر نمایش .

برده روی صحنه ای که تقریباً کاملاً تاریک است بالا می رود . فقط خمره ها  
قابل تشخیص اند . پنج تاییه .

۱ - Urn : ظرفی که در روزگار پیشین بشکل گلدان یاسماور می ساختند  
و خاکستر مرده را در آن نگاه میداشتند .

هاله‌ی ضعیفی همزمان روی سه چهره . سه ثانیه . صداهای ضعیف ، نامفهوم .

بله ، عجیب است ، تاریکی بهتر است ، و آنکس که تاریکی می‌آفریند بد می‌کند ، چون همه‌جا تاریک شود ، آنوقت خوب می‌شود ، عجبالتاً ، اما خواهد شد ، زمانش فرا خواهد رسید ، همه‌چیز آنجاست ، خواهیدشان دید ، مرا رها کنید ، دورم کنید ، همه‌جا تاریکی ، همه‌چیز خاموش ، همه‌جا نابود -  
بله ، شاید سایه‌ای گذشته است ، تصور می‌کنم ، کسی ممکن است چیز ناچیزی بگوید . سایه‌ای گذشته است . درست يك سایه ، در اندیشه‌ای - (خنده و حشیانه مبهم) - يك سایه ، اما من شك كردم ، در وجودش شك كردم ، نه واقعاً ، من تندرستم ، هنوز تندرستم ، کوشش می‌کنم ، تا آنجا که بتوانم -  
بله ، صلح يك چیز فرضی است ، که جای همه چیز را می‌گیرد . جای همه‌ی دردها را ، اگر ... هرگز نیامده است ، اما خواهد آمد - (سکسکه) - ببخشید ، مفهومش را از دست داده است ، آه من می‌دانم ... کمتر از هیچ است . صلح ، يك فرض است ... منظورم ... همه‌جاست ، اگر چه ... هرگز نیامده است -

زن ۱

زن ۲

مرد

با هم نگاه کنید به صفحه ۲۱

لکه‌های روشنائی محو می‌شود . تاریکی . پنج ثانیه . لکه‌های قوی نور ، با هم در يك زمان ، روی سه چهره . سه ثانیه . اصوات با لحن طبیعی .

من بهش گفتم آن زنك را ولش كن -  
يكروز صبح همانطور که نشسته بودم -  
ما زیاد با هم نبودیم -

زن ۱  
زن ۲  
مرد

لکه‌های روشنائی محو می‌شود . تاریکی . پنج ثانیه . روشنائی بچهره زن ۱ می‌تابد .

من بهش گفتم ، آن زنك را ولش كن به قدیسان عالم که ضریحشان را گرفته بودم قسم خوردم .

زن ۱ :

نور از زن ۱ به زن ۲ .

يكروز صبح ، همانطور که کنار پنجره باز نشسته بودم و خیاطی می‌کردم ، زنیکه پرخاش کنان پرید تو . فریاد کرد ، اون مردو ولش كن ، مال منه . عکس‌های زنیکه درست عین خودش بود . وقتی که برای اولین بار در زندگیم ، پس از يك مدت طولانی دیدمش ، فهمیدم چرا آن مرد منو باو ترجیح داد .

زن ۲ :

نور از زن ۲ به مرد .

مرد : ما زیاد با هم نبودیم . وقتی که او ظنن شد . گفتش اون هر جائی را ولش كن ، یا این که گلوی خودمو پاره می‌کنم - (سکسکه) ببخشید - خدایا بفریاد برس . من می‌دانستم که او دلیل و مدرکی نداره . از اینرو بآن زن گفتم که نمیدانم درباره‌ی چی صحبت می‌کنه .

نور از مرد به زن ۲ .

زن ۲ : حیاطی را کنار گذاشتم و گفتم ، درباره‌ی کی صحبت می‌کنی ؟ به مردی مال تو هس ؟ ولش كنم ؟ من بوی اونو گرفتم ؟ زنیکه فریاد کرد ، اون مرد بوگندك زن هرزه را گرفته .

نور از زن ۲ به زن ۱ .

زن ۱ : گرچه من ماهها بوسیله یه مفتش تعقیبش کرده بودم ، هیچ ، حتی به برگه هم به دست نیامد . و هیچ جای انکار نبود که او مثل همیشه با احتیاط کار خودش را می‌کند . این نکته و ترسش از عشق افلاطونی مطلق ، گاهی از اوقات مرا دچار تعجب می‌کرد که آیا من او را بناحق متهم نمی‌کنم ؟ بله ؟

نور از زن ۱ به مرد .

مرد : من گفتم چه چیز ترا مجبور کرده که گله بکنی ؟ آیا من باعث بدبختی تو شده‌ام ؟ چطور ممکن است من و تو توی يك جاده باشیم و کسی دیگر هم باشد و ببچشم نیاید ؟ نمی‌توانستم او را باتمام قلبم دوست بدارم ، همچنان که داشتم ، اما از این بابت برایش احساس تأسف می‌کردم .

نور از مرد به زن ۲ .

زن ۲ : ترسم از این بود که مبادا مجبور شوم که برای «ارسکین» تلفن بکنم ، از در بیرونش کردم . کلماتی که او هنگام رفتن بر لب آورد حاکی از این بود که کار مرا خواهد ساخت . و آن مرد می‌تواند این مسئله را شهادت بدهد ، اگر هنوز زنده باشد و فراموش نکرده باشد . اگر هنوز فراموش نکرده باشد رفت و آمد را ، پذیرفتن اشخاص را ، بیرون کردنشان را . من اقرار می‌کنم که این مسئله در آن موقع کمی وحشتزده‌ام کرد .

نور از زن ۲ به مرد .

مرد : متقاعد نمی‌شد . من می‌بایست می‌دانستم . وقتی گفتم که من برای اون بوی ترا دارم ، لب فرو بست . دیگر جوابی نداشت . در آغوش

گرفتمش و قسم خوردم که بدون او نمی‌توانم زندگی کنم . برایش شرح دادم که کدامیک برتری دارند. بله، مطمئنم که اینکار را کردم . مرا از خود نرانند .

نور از مرد به زن ۱ .

تصدیق بفرمائید بعد از سرگردانی من، یکروز صبح، که اندوهگین در اتاقم نشسته بودم پرید تو ، در مقابل من زانو زد . صورتش را در دامن پنهان ... واقرار کرد .

نور از زن ۱ به مرد .

بخاطر من يك سگ شکاری که شامه بسیار تیزی داشت آورد ، من با اون سگ مختصری ور میرفتم . و سگ، از خرج زیادی که بیار آورده بود خوشحال بود .

نور از مرد به زن ۴ .

وقتی که شروع کرد از زندگی خانوادگی خودش زار بزنه ، گفتم، چرا پانمیشی بری، معلومه که بین شما چیزی وجود نداره . داره ؟

نور از زن ۴ به زن ۱ .

اعتراف می‌کنم احساس اولیه من چیز شکفت‌انگیزی بود . چه مردانگی‌ئی !

نور از زن ۱ به مرد . او فقط دهانش را برای صحبت کردن باز می‌کند .

نور از مرد به زن ۴ .

اون مرد گفت، هرچی که بین ما گذشته ، باشد ، چرا منو مٹ کسی که با اتومبیلی ور رفته باشه کثیف می‌کنی ؟ مٹ کسی که ناگربیر روحاً هیچ گونه خطری تهدیدش نمی‌کنه . من گفتم ، بعد از همه این حرفا چرا نمیری بیرون . بعضی مواقع، متعجب می‌شدم، که نکنه این مرد بخاطر پولش با او زندگی می‌کنه .

نور از زن ۴ به مرد .

مطلب بعدی منظره‌ای است که بین آن دو زن اتفاق می‌افته . زنك می‌گوید من نمی‌تونم صدای اونو اینجا در بیارم که زندگی منو تهدید می‌کرد . من باید دیر باور باشم . اگر حرف مرا باور نمی‌کنی، بی‌رس «ارسکین» . من که «ارسکین» باشم گفتم اوهم داره تهدید می‌کنه تا زندگی اون یکی رو بخطر بیندازه . اما او گفت، نه زندگی ترا . من گفتم، نه، زندگی مرا نه، زندگی او را . کوشش ما برای این که در اینباره چیزی نگوئیم مسخره می‌نمود .

نور از مرد به زن ۱ .

من اون مردو بخشیدم . برای این که عشق ما شکسته نشه ! من پیشنهاد

زن ۱ :

مرد :

زن ۴ :

زن ۱ :

زن ۴ :

مرد :

زن ۱ :

کردم جشن کوچکی بگیریم ، بریم به ساحل «ریویرا» یا «گراندا کاناری» . رنگش پرید . ضعف کرد . دیگه بعد از این حالتی که پیش آمده بود رفتن لطفی نداشت ....

نور از زن ۱ به زن ۴ .

اون زن دوباره آمد .... انگار دور لبه‌اش غسل بود . اونارو می‌لیسید . بیچاره . من کنار پنجره باز ناخن‌هایم را درست می‌کردم . آنچه را که آن مرد درباره ناخن‌ها می‌گفت تکرار کرد . درحالی که ناخن‌هایم را پاک می‌کردم گفتم، او کی هست ، چکار کنی ؟ اون زن گفت من میدانم ! آنچه که ترا عذاب می‌دهد بیاد آوردن گذشته‌هاست . برحسب اتفاق می‌گذشتم بتو سر زدم تا بگویم نسبت بتو احساس بیمارگونه‌ای ندارم . برای «ارسکین» تلفن کردم .

نور از زن ۴ به مرد .

ترسیدم و نفسی جانانه کشیدم . زخم خیلی نومید بنظر می‌آمد . در کیف دستی کوچکش تیغی بود . مردان زن باز ، وقتی تهدیدشان بکنند ، نمی‌ترسند .

نور از مرد به زن ۱ .

موقعی که متقاعد شدم، شروع کردم به خیره نگاه کردن . مثل يك زن هرزه . وقتی که او مرا داشت، در آن زن چه چیز را می‌توانست بجوید -

نور از زن ۱ به زن ۴ .

وقتی که دوباره برگشت ، کار را یکسره کردیم . من مثل مرده بودم . توضیح داد که چرا ناگربیر است ماجرا را باون زنك بگوید . احتمال خطر میرفت و از این حرفا . منظورش این بود که دوباره پیش آن زن هرجائی برگشته است . دوباره برگشتن !

نور از زن ۴ به زن ۱ .

صورت آلوده شده به قیمه ، پف کرده ، لکه‌ها، دهان چرب شده، گونه‌ها، گردنی کوتاه و بی‌قواره، خودتان حدس بزنید دیگه -

نور از زن ۱ به زن ۴ .

هی ادامه داد و ادامه داد . انگار صدای يك «علف‌چین» بگویم می‌آمد . يك «علف‌چین» قدیمی دستی . جلویش را گرفتم و گفتم اگرچه ممکن است تهدیدهای احمقانه‌ای را برای تقدیم کردن بحضور آقا نداشته باشم - اما معده‌ای هم برای هضم پس‌مانده‌های سرکار آقا ندارم . فکر کرد ، بیشتر از يك لحظه .

زن ۴ :

مرد :

زن ۱ :

زن ۴ :

زن ۱ :

زن ۴ :

نور از زن ۴ به زن ۱ .  
گوساله‌های چاپلوس -

زن ۱ :

نور از زن ۱ به مرد .

مرد :

وقتی که او را دوباره دیدم زخم می‌دانست . بیچاره شده بود -  
(سکسکه) - . ببخشید . انگار احمقی داشت چمن را می‌چید . یک حرکت سریع ، بعد یکی دیگر دنبالش . اشکال کار در متقاعد کردنش بود که باور کند هیچگونه تجدید مراوده‌ای در کار نیست . نمی‌توانستم . اینرا می‌بایست میدانستم . ناگزیر در آغوش گرفتمش و گفتم که بدون او نمی‌توانم بزندگی ادامه بدهم . باورم نمی‌آید که اینکار را کرده باشم .

نور از مرد به زن ۴ .

زن ۴ :

تنها راه حل این بود که بریم سفر ، باهم . قسم خورد که هرچه زودتر خواهیم رفت بشرطی که او کارهایش را صحیح و سالم انجام بدهد . ضمناً ما روابطمان را مثل پیش ادامه می‌دادیم . بنظر او بهتر از این نمی‌شد که باهم باشیم .

نور از زن ۴ به زن ۱ .

زن ۱ :

دوباره از آن من شد . همش از آن من . دوباره خوشحال شدم . شاه ، غم‌سرا . دنیا -

نور از زن ۱ به مرد .

مرد :

در منزل همه چیز ساده و ضمیمانه بود . ورق تازه‌ای در زندگی زناشوئی خورده بود و گذشته‌ها فراموش شده بنظر می‌آمد . یک شب ، که سرش روی بالش بود ، گفت ، من مانع زن بازی‌های گذشته‌ات شدم . تو به راحتی از آن کار منصرف شدی . فکر کردم تقریباً گفتنش غیر ضروری بود . گفتم ، من واقعاً عاشقم ، واقعاً . خدایا چه زنان پستی . ای فرشتگان ! درود بر شما .

نور از مرد به زن ۱ .

زن ۱ :

دوباره ، بوی آن هرجائی را در وجودش استشمام می‌کردم . بله .

نور از زن ۱ به زن ۴ .

زن ۴ :

وقتی که کم و بیش از آمدن خودداری کرد من آماده شده بودم .

نور از زن ۴ به مرد .

مرد :

خارج از تحمل من بود . بیش از این نمی‌توانستم -

نور از مرد به زن ۱ .

زن ۱ :

پیش از آن که چاره‌ای بیندیشم ناپدید شده بود . بنظر میرسید که

بازی را اون هرجائی برده باشد . نمی‌توانستم به او اعتماد بکنم . رنجور ، هفته‌ها خوابیدم . بعدش رفتم بخونه‌اش . همه چیز بسته و کلون کرده بود . همه چیز تیره ، از شبنم یخ بسته . برگشتن از جاده «خاکستر» و ناحیه «اسنودلاند» -

نور از زن ۱ به مرد .

مرد :

بیش از این نمی‌توانستم -

نور از مرد به زن ۴ .

زن ۴ :

بقچه‌ای از اسبابهایش درست کردم و آتششان زدم . ماه «نوامبر» بود و آتش بازی خاتمه پیدا می‌کرد . تمام شب بوی سوخت و دود بمشامم آمد .

نور از زن ۴ محو می‌شود . پنج ثانیه تاریکی . لکه‌های نور که شدتش نصف نور قبلیست ، باهم در یک زمان بر هر سه چهره می‌تابد . سه ثانیه . صداها به نحو مناسبی فروکش می‌کند .

متشکرم ، متشکرم -

این که بگویم من -

ابتدا ، واقعاً -

زن ۱

زن ۲

مرد

باهم

لکه‌های روشنائی محو می‌شود . پنج ثانیه تاریکی . نور مرد را فرا می‌گیرد . ابتدا ، واقعاً از خدا سپاسگزاری کردم . من فکر می‌کردم مسئله خاتمه یافته ، حرف‌ها زده شده و حالا آنها از آسیا افتاده است -

مرد :

نور از مرد به زن ۱ .

زن ۱ :

متشکرم ، متشکرم . تشکرات من هنوز سرزبانم . وقتش میرسه . مرا ندیده‌ای . خواهی دید . وقتش میرسه .

نور از زن ۱ به زن ۴ .

زن ۴ :

نه این که بگویم مایوس نیستم ، نه ، هستم . چیزهای بهتری پیش‌بینی کرده بودم . آرامش بیشتری .

نور از زن ۴ به زن ۱ .

زن ۱ :

یا از من خسته می‌شوی و درمیروی .

نور از زن ۱ به مرد .

مرد :

غروب ، همه چیز غروب می‌کند ، در تاریکی ، صلح و صفا برقرار می‌شود . من فکر می‌کنم ، بعد از این حرفا ، بالاخره ، حق با من بود . ابتدا که از خدا سپاسگزاری کردم .

نور از مرد به زن ۴ .

زن ۴ :

اشتباه کردم . داشتم اشتباه می‌کردم . آن لحظه حل این مسئله را



به سایر چیزها ترجیح می‌دادم. قطعاً. لحظه‌های قابل تحملی وجود دارد.

مرد: نور از زن ۴ به مرد . فکر کردم .

نور از مرد به زن ۴ . وقتی که تو پا پس بکشی - و من پا پس بکشم . روزی که تو از من خسته می‌شوی و برای همیشه پاپس می‌کشی .

زن ۱: نور از زن ۴ به زن ۱ . دوزخی .

مرد: نور از زن ۱ به مرد . صلح، بله، من تصور می‌کنم، نوعی سازش . و همه دردها چنان ... که گوئی هرگز نبوده است .

زن ۴: نور از مرد به زن ۴ . مثل کسی که از یک شغل پست دست برمی‌دارد از من دست بردار . زن دیگری بچنگ بیار و وررفتن با او شروع کن . بعبارت دیگر -

زن ۱: نور از زن ۴ به زن ۱ . منو ول کن ! (با حرارت) منو ول کن !

مرد: نور از زن ۱ به مرد . خواهد آمد . باید هم بیاید . اینکار آینده‌ای ندارد .

زن ۴: نور از مرد به زن ۴ . بعبارت دیگر ، این خطر هست که اوضاع بهبودی نیابد .

مرد: نور از زن ۴ به مرد . آه البته حالا می‌فهم -

زن ۱: نور از مرد به زن ۱ . بخاطر این که من حقیقت را نمی‌گویم . یکروز ، بالاخره ، هرچور هست حقیقت را خواهم گفت و ممکنه وقتی بگویم که دیگر فروغی برای روشن کردن حقیقت وجود نداشته باشد ؟

زن ۴: نور از زن ۱ به زن ۴ . شما ممکن است عصبانی بشوید و این تصور برایتان پیش بیاید که من عقلم را از دست داده‌ام . اینطور نیست ؟

مرد: نور از زن ۴ به مرد . حالا کاملاً می‌دانم همه آنها بازی بود . و آیا همه آنها ؟ چه وقتی همه آنها بازی خواهد شد -

زن ۱: نور از مرد به زن ۱ . اینطور ؟

زن ۴: نور از زن ۱ به زن ۴ . اینطور نیست ؟

مرد: نور از زن ۴ به مرد . همه آنها، چه وقتی همه آنها بازی قلمداد خواهد شد ؟

زن ۱: نور از مرد به زن ۱ . بیش از این ... برای کسی ... کاری از دستم ساخته نیست . خدا را شکر . بنابراین بعضی چیزها را مجبورم بگویم ، هنوز نهتم چطوری کار می‌کند !

زن ۴: نور از زن ۱ به زن ۴ . اما شك داشتم . بهر ترتیبی که هست روال کار من ، مثل مال شما نیست . و شما باید بدانید که من نهایت تلاشم را می‌کنم . نمیدانید ؟

مرد: نور از زن ۴ به مرد . شاید با هم دوست بشوند . شاید غم و غصه -

زن ۱: نور از مرد به زن ۱ . اما آنچه را که می‌توانستم بکنم گفته‌ام . آنچه را که تو بمن اجازه داده‌ای . آنچه را که می‌توانستم -

مرد: نور از زن ۱ به مرد . شاید با هم دوست بشوند . شاید غم و غصه -

زن ۴: نور از مرد به زن ۴ . بدون شك ، اشتباهی کردم که مثل درخشش خورشید بچشم می‌خورد . در جستجوی احساس بودن ، جایی که امکانش کم بود .

مرد: نور از زن ۴ به مرد . شاید همدیگر را ببینند و بنشینند . از ورای یک فنجان چائی سبز بدون شیر و شکر، که هر دو تایشان بدان علاقمند بودند . بدون این که حتی لیموئی در جای بفشارند -

زن ۴: نور از زن ۱ به مرد . گوشتان بامن هست ؟ کسی بچرفم گوش می‌دهد ؟ کسی بمن نگاه می‌کند ؟ اصلاً کسی است که بخاطر من خودش را بدرسر بیندازد ؟

مرد: نور از زن ۴ به مرد . بدون این که حتی بفشارند -

زن ۱: نور از مرد به زن ۱ .

- زن ۱ : غیر از حرف زدن و گریه کردن کار دیگری هست که چهره‌ام آن را بازگو بکند ؟  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .
- زن ۴ : در شگفتم ، آیا من لعنت شده‌ام . الزاماً نه . حالا که همه خطرها رفع شده . آن موجود بیچاره - می‌توانم صدای اون زن را حس بکنم - آن موجود بیچاره را -  
 نور از زن ۴ به زن ۱ .
- زن ۱ : زبانمو با دندونام بکنم و قورتش بدم ؟ بیخوش بکنم ؟ اینکار تسکینتون میده؟ چه جوری هنوز ذهنم کار می‌کنه . مطمئناً !  
 نور از زن ۱ به مرد .
- مرد : در يك جای دوست داشتنی قدیمی ، یه جور دیگر ، همدیگر را ببینند و بنشینند . هر دو غمزده . درحالی که لحظات خوششان را - (سکسکه) ببخشید - قیاس می‌کنند .  
 نور از مرد به زن ۱ .
- زن ۱ : اگر بتوانم فقط در اینباره فکر کنم ، هیچگونه احساسی در این مطلب نهفته نیست . چندان که از همه چیز هم خالی نیست . من نمی‌توانم .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .
- زن ۴ : اون موجود بیچاره که سعی کرد از راه بدرتان کند ، تصور می‌کنید ، چه بسرش آمد ؟ - می‌توانم صدای اون زن را بشنوم . بی‌نوا .  
 نور از زن ۴ به مرد .
- مرد : من شخصاً همیشه جای «لیبتون» را ترجیح می‌دهم .  
 نور از مرد به زن ۱ .
- زن ۱ : و همه چیز سقوط می‌کند ، همه چیز سقوط کرده ، از اون اول . سقوط در خلاء . اصلاً هیچ چیز مورد پرسش قرار نمی‌گیرد . هیچکس اصلاً چیزی از من نمی‌پرسد .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .
- زن ۴ : اگر دیدن من برایشان میسر باشد حتی ممکن است برای من احساس دلسوزی بکنند . اما این دلسوزی هیچوقت بیای دلسوزی من برای آنها نمیرسد .  
 نور از زن ۴ به زن ۱ .
- زن ۱ : من نمی‌توانم .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .
- زن ۴ : تلاقی بوسه‌های تندشان .

- مرد : نور از زن ۴ به مرد .  
 بله ، بهر حال من برایشان دلسوزی می‌کنم . مرا با آنها مقایسه کنید .  
 گرچه دعای خیر کردند ، و -  
 نور از مرد به زن ۱ .
- زن ۱ : من نمی‌توانم . ذهن اینو نمی‌پذیره . می‌بایست اتفاق می‌افتاد . بله .  
 نور از زن ۱ به مرد .
- مرد : دلسوزی می‌کنم .  
 نور از مرد به زن ۴ .
- زن ۴ : وقتی که خاموش می‌شوید چه می‌کنید ؟ واریسی ؟  
 نور از زن ۴ به مرد .
- مرد : چیزی را دارم مخفی می‌کنم ؟ آیا من ضرر کرده‌ام؟  
 نور از مرد به زن ۱ .
- زن ۱ : گمان می‌کنم اون زن منظورائی داشت . گرچه مثل يك سبزه زندگی می‌کرد .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .
- زن ۴ : مثل کشیدن يك غلتك بزرگ استوانه‌ای ، در يك روز سخت آفتابی . کافست فشاری اونو بحرکت دربیاره خودش دیگه راه می‌افته .  
 نور از زن ۴ معمو می‌شود . تاریکی سه‌ثانیه . نور روی زن ۴ .  
 از حرکت باز شد بدار و دوباره فشارش بده .
- زن ۴ : نور از زن ۴ به مرد .  
 آیا من ضرر کرده‌ام ؟ ... آنچه را که شما می‌خواستید ضرر کرده‌ام؟  
 چرا خاموش شدن ؟ چرا غروب -  
 نور از مرد به زن ۴ .
- زن ۴ : و شاید شما برای من دلسوزی می‌کنید . فکر می‌کنید ، (چه فکر حقیری) ، که من به استراحت احتیاج دارم .  
 نور از زن ۴ به زن ۱ .
- زن ۱ : شاید اون زن مردم را برداشته که باهاش زندگی کنه ... مکانی در آفتاب .  
 نور از زن ۱ به مرد .
- مرد : چرا غروب کردن ؟ چرا نه -  
 نور از مرد به زن ۴ .
- زن ۴ : نمیدانم .  
 نور از زن ۴ به زن ۱ .

زن ۴ : شاید اون زن ، جائی ، کنار پنجره‌ی بازی نشسته ، دستاش را زیر گوش خویش حلقه کرده و خارج از پنجره ، بدرختان زیتون بیرون ، خیره نگاه می‌کند -  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : چرا بروبر نگاه کردن بدون وقفه‌تان را ادامه نمی‌دهید ؟ من ممکنه شروع به یاوه گفتن بکنم و - (سکسکه) - بالا بیارم . بیخ -  
 نور از مرد به زن ۴ .  
 زن ۴ : نه .  
 نور از زن ۴ به مرد  
 مرد : - شید .  
 نور از مرد به زن ۱ .  
 زن ۱ : خیره ، بدرختان زیتون پائین و خارج پنجره نگاه می‌کند . بعد هم به دریا . در حیرت از این که چه چیزی توانست او را خاموش کند . سایه آهسته بر فراز هر چیزی در حرکت است . سایه می‌خزد . آری .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : فکر این که هرگز باهم نبودیم .  
 نور از مرد به زن ۴ .  
 زن ۴ : آیا ... من ... تقریباً يك کمی ... شاید ... خاطر من پریشان نیست ؟  
 نور از زن ۴ به زن ۱ .  
 زن ۱ : موجود بیچاره . موجود بیچاره .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : هرگز باهم بیدار نشدن . یکروز ماه مه ، قرار شد هر که اول بیدار شد اون یکی رو بیدار بکنه . بعدش توی يك قایق کوچک -  
 نور از مرد به زن ۱ .  
 زن ۱ : پشیمان . آری . دريك لحظه بحرانی برای جبران مکافات ، تن بقضا سپردن . امانه ، بنظر نمیرسد هیچ يك از این دو ، اصل قضیه باشد .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .  
 زن ۴ : من می‌گویم ، آیا من ... یه کمی ... تقریباً ... پریشان خاطر نیستم؟ (امیدوارانه) فقط یه کمی ؟ (مکث) . شك دارم .  
 نور از زن ۴ به مرد .  
 مرد : يك قایق کوچک -  
 نور از مرد به زن ۱ .

زن ۱ : سکوت و تاریکی همه‌ی آرزوی من بود . خوب ، یه قسمتی از آنها را دارم . بهم آمیخته‌اند . شاید گناه بیشتری وجود دارد و باید به عبادت بیشتری پرداخت .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : قایق کوچک بر رودخانه . من روی پاروها تکیه داده ، رفیع خستگی کنان . آنها بر روی تخت‌های عقب قایق بر بالش لم داده . با جریان باد حرکت کردن . چه خیالها !  
 نور از مرد به زن ۱ .  
 زن ۱ : دوزخی .  
 نور از زن ۱ به زن ۴ .  
 زن ۴ : در اندیشه‌ای سایه‌ای گذشته است . درست يك سایه . من بدان شك کردم .  
 نور از زن ۴ به مرد .  
 مرد : ما متمدن نبودیم .  
 نور از مرد به زن ۱ .  
 زن ۱ : از تاریکی مردن - و آنکس که تاریکی می‌آفریند بد می‌کند . عجیب است .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : بعدش چه وهم و خیالی ، و حالا -  
 نور از مرد به زن ۴ .  
 زن ۴ : من بدان شك کردم .  
 مکث . غوغای خنده‌های بم وحشیانه‌ی زن ۴ قطع می‌شود . این غوغا و نور به زن ۱ میرسد .  
 زن ۱ : بله ، وهمه چیز آنجاست ، همه چیز ، وبه چهره‌ی شما خیره می‌شود . خواهیدش دید . مرا رها کنید . یا بهستوهم آورید .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : و حالا که شما ، باچشمانی خشک و خالی ... بصورتم نگاه می‌کنید . چشم می‌دوزید و چشم برمی‌دارید .  
 نور از مرد به زن ۱ .  
 زن ۱ : خسته از بازی بامن . مرا رها کنید . بله .  
 نور از زن ۱ به مرد .  
 مرد : جستجو برای یافتن چیزهایی در صورت من . برای یافتن حقایقی در چشم‌های من . کم و بیش .

نور از مرد به زن ۴ . چون دفعه‌ی پیش خنمی زن ۴ قطع می‌شود و به مرد میرسد .

مرد : مهم نیست . چشمانی خشك و خالی . بر من گشوده و بسته می‌شود . آیا من آنچنان که هستم -

نور از مرد جدا می‌شود . سه‌تاییه تاریکی . نور به مرد باز می‌گردد .

مرد : آیا من آنچنان که هستم ... می‌نمایم ؟

نور از مرد جدا می‌شود . پنج تاییه تاریکی . اشعه‌ی ضعیف نور در يك زمان

باهم سه‌تاییه بر روی سه چهره می‌تابد . صدهای ضعیف و نامفهوم .

بله ، عجیب است ، و غیره .

بله ، شاید ، و غیره .

بله ، صلح ، و غیره .

تکرار قسمت اول نمایشنامه .

مرد : (تکرار پایان سخن) . آیا من آنچنان که هستم ... می‌نمایم ؟

نور از مرد بریده می‌شود . پنج تاییه تاریکی . نور قوی سه‌تاییه در يك زمان

بر سه چهره می‌تابد . صدها با قدرت طبیعی خود .

من بهش گفتم آن زنك را ولش كن -

یکروز صبح همانطور که نشسته بودم -

ما زیاد باهم نبودیم -

نور پنج‌تاییه قطع می‌شود . نور بر مرد می‌تابد .

ما زیاد باهم نبودیم -

نور از مرد حذف می‌شود . تاریکی پنج‌تاییه .

پرده

### روشنائی

منبع روشنائی یکی است و نباید در خارج از فضای تصور شده (صحنه - سن) قرار گیرد .

بهترین موقعیت برای منبع نور قسمت مرکزی چراغ‌های ردیف جلو صحنه است . بنابراین صورت‌ها نزدیک بهم و از پائین روشن می‌شود .

وقتی که استثنائاً سه‌نور افکن لازم است تا در يك زمان سه‌چهره را باهم روشن کند ، باید از يك منبع نور که سه‌شاخه شده است استفاده شود .

صرفنظر از این لحظه‌ها يك منبع نور متحرك نیز ، که با حداکثر سرعت از يك صورت بر صورت دیگر می‌چرخد ، چنان که لازم آید بکار گرفته می‌شود .

روش استفاده از يك نور افکن ثابت برای روشن کردن يك چهره گذشته از آن که دشوار است مطلوب نیست و همان بهتر که نور افکنی متحرك داشته باشیم و يك تن مأمور رسیدگی به آن باشد .

### همسرایان

زن ۱	بله عجیب است	تاریکی بهتر است	و آنکس که تاریکی می‌آفریند بد می‌کند
زن ۲	بله شاید	سایه‌ای گذشته است	تصور می‌کنم کسی ممکن است
مرد	بله صلح	يك چیز فرضی است	که جای همه چیز را می‌گیرد جای همه درد را

زن ۱	چون همه جا تاریك شود	آنوقت عالی است	عجالتاً	اما خواهد شد
زن ۲	چیز ناچیزی بگوید	سایه‌ای گذشته است	درست يك سایه	در اندیشه‌ای
مرد	اگر	هرگز نیامده است	خواهد آمد	(سککه) بیخود

زن ۱	زمانش فرا خواهد رسید	همه چیز آنجاست	خواهیدشان دید
زن ۲	(خنده .....)	يك سایه	اما من درباره‌اش شك کردم
مرد	مفهومش را از دست داده است	آه من می‌دانم	کتر از هیچ است

زن ۱	مرا رها کنید	دورم کنید	همه‌جا تاریکی	همه چیز خاموش
زن ۲	در وجودش شك کردم	نه واقعاً	من تندرستم	هنوز تندرستم
مرد	صلح	يك فرض است	منظورم	همه‌جاست

زن ۱	همجا	نابود -
زن ۲	کوشش می‌کنم	تا آنجا که بتوانم -
مرد	اگرچه	هرگز نیامده است -

### خمزه‌ها

برای ساختن خمزه‌ها ، چنانکه طولشان در حدود نود سانتی‌متر باشد لازم است حقه‌ی تاتری بکار برده شود ؛ یا به‌باز یگران اختیار

ه - همسرانی خلاصه شده  
 ج - تکه تمرین ۲

۳ - از آغاز تمرین ۱ تا آخر نمایش صداها يك نفس جریان می‌یابد.  
 ۴ - امکان تغییر دادن نظم مکالمات در موقع تمرین هست مشروط بدان که تداوم هنرپیشه‌ها تغییر نکند. یعنی مکالمات که در آغاز ۱ زن، ۱ زن، ۲ مرد، ۲ زن، ۲ زن ۱ و مرد است در موقع شروع تمرین زن ۲، زن ۱، مرد، زن ۲، مرد، و زن ۱ بشود و اگر بخواهند بهمین ترتیب ادامه یابد.

داده شود در سطحی پائین‌تر از صحنه قرار گیرند؛ یا این که در تمام مدت نمایشنامه زانو بزغند و خمره‌ها از قسمت عقب گشوده و باز باشد.

برای احتراز از برملا شدن حقه تئاتری، وقتی که زانو زدن برای هنرپیشگان عملی نیست باید بایستند. خمره‌ها باید بزرگ باشد بطوری که تمام قد بازیگران را ببوشاند به نحوی که آنان بتوانند از جلو تا وسط صحنه در حرکت باشند. بلندقدترین هنرپیشه‌ها در خمره بلند؛ و چاقترینشان در خمره پهن؛ طوری که سه خمره هماهنگی داشته باشد قرار می‌گیرند. فکری در مورد وضعیت نشسته در خمره‌ها، بعلمت حجم غیرقابل قبولی که ایجاد می‌کند نشده است.

### تمرین

ممکن است تمرین نمایشنامه دقیقاً با متن مطابق و یا با اساس آن مغایر باشد عبارت دیگر، روشنائی بار دوم ممکن است همانگونه که بار نخستین بکار رفت بکار برود (کاملاً شبیه آنچه که در متن نمایشنامه آمده است) یا ممکن است برای یافتن شیوه دیگری کوشش شود.

در اجرای لندن (وبا کمی تخفیف در اجرای پاریس) اختیار گریش وجود داشت و انحرافات زیر نسبت به متن اصلی صورت گرفت:

۱ - موقع شروع کردن، قطعه‌ی «همسرانی» خلاصه شده، برای آغاز دومین قطعه‌ی تمرین، خنده زن ۲ حذف شده است.

۲ - روشنائی در تمرین کم و بهمان نسبت صداها آهسته‌تر است. در نمای پائین «الف» بیشترین مقدار روشنائی و صدا و «ه» کمترین مقدار آنت است.

}	ج - نخستین همسرانی
	الف - نخستین قسمت ۱
	ب - دومین قسمت ۱
}	د - دومین همسرانی
	ب - نخستین قسمت تمرین ۱
	ج - دومین قسمت تمرین ۱

گفتارها و موسیقی

«گفتارها و موسیقی» برای اولین بار در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۶۲ از  
بی. بی. سی. پخش شد. نقش آفرینان عبارت بودند از:

Croak در نقش کرواک Felix Felton

Words در نقش وردز Patrick Magee

Michael Bakewell تهیه کننده

---

۱ - صدای وزغ یا کلاغ  
۲ - کلمات

موسیقی : [ارکستر کوچکی بنرمی شروع بنواختن می کند.]

وردز :

خواهش می کنم ! (صدا . بلندتر .) خواهش می کنم ! (صدا کم کم محو می شود .) تنبلی آنها را ... (مکث .) آنها را ... چه مدت درازی در این تاریکی (با نفرت .) با شما ! (مکث .) به بند کشیده است . (مکث .) بیج ، آهسته .) تنبلی پرقدرت ترین عارضه است و به راستی هیچ عارضه ای پر توان تر از تنبلی نیست ، بیان نوآوری است که بشدت ذوق را متأثر می کند و واقعاً هم — (لحنی آمیخته با فریاد . بلند ، ملتسانه .) خواهش می کنم ! (صدایش کم کم محو می شود . مثل دفعه ی پیش که محو شد .) یک نوآوری که موثرترین اثر را بر روی ذوق می گذارد ، و واقعاً هیچ نوآوری موثرتر از آن بر روی ذوق نیست ، بوسیله این عارضه است که مایه توانیم موجودیت کنونی روحی را درک بکنیم یا فرار از واقعیت را یا تصور یک لذت را یا لذت یک درد را یا درد واقعی را یا تصویر یک لذت را یا درد همه این حرکات را که می تواند بشمارد . همه این حرکات و همه این عوامل ناشی از سپاه تن آسانی است که به راستی بسیار پرشتاب است . با هیچ جنبشی ، روح این همه با اصرار روبرو نمی شود که با این عارضه ، باین عارضه و باین عارضه و با هیچ جنبشی روح این همه با اصرار روبرو نمی شود که باین عارضه و — (مکث .) از . (مکث .) گوش کنید ! (از دور صدای برخورد شتاب آمیز یک دم پائی با قالی بگوش میرسد .) بالاخره ! (صدای دم پائی بلندتر . لحن «وردز» آمیخته با فریاد .) هیس !

صدای «وردز» که کم محو می شود . صدای دم پائی بلندتر . سکوت .

گرواک :

وردز :

جو .

(عاجزانه .) آقای من .



**کرواک :** باب .  
**موسیقی :** [در جواب عاجزانه خفه می شود .]  
**کرواک :** دلخوشی های من ! مهربان باشید ! (مکث .) باب .  
**موسیقی :** [همان موسیقی قبلی .]  
**کرواک :** جو .  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . آقای من .  
**کرواک :** مهربان باشید ! (مکث .) من دیر کردم ، ببخشید . (مکث .) چهره .  
**کرواک :** (مکث .) روی پله ها . (مکث .) ببخشید . (مکث .) جو .  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . آقای من .  
**کرواک :** باب .  
**موسیقی :** [همان موسیقی قبلی .]  
**کرواک :** ببخشید . (مکث .) در قلعه . (مکث .) چهره . (مکث طولانی .)  
**کرواک :** آنها امشب .... (مکث .) آنها امشب ... عشق . (مکث .) عشق .  
**کرواک :** (مکث .) عصای من (مکث .) جو .  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . آقای من .  
**کرواک :** عشق . (مکث .) ضربه ی عصا روی زمین . عشق !  
**وردز :** (با فصاحت) . عشق پر قدرت ترین هیجان هاست و واقعاً هیچ هیجانی  
 پر قدرت تر از عشق نیست . (گلویش را صاف می کند .) چون  
 نوآوری است که خاطر را بس شدید برمی انگیزد ، و واقعاً هم  
 هیچ چیزی موثرتر از این ذهن را بخود مشغول نمی دارد .  
**کرواک :** (مکث .)  
**کرواک :** [آه می کشد . ضربه ی عصا .]  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . بوسیله این هیجان است که ما می توانیم فعل و  
 انفعال يك روح را که هنوز موجودیت دارد یا فرار از واقعیت  
 را یا تصور يك لذت را یا درد را درك کنیم . (صدایش را صاف  
 می کند .) از همه -  
**کرواک :** (غصه دار می شود) . آه !  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . و سپس همه ی این حرکات را که می تواند  
 بشمارد این همه ناشی از سپاه تن آسائی است ، عشق است ، بسیار هم  
 شتاب آلود است و واقعاً با هیچ جنبشی روح اینهمه با اصرار روبرو  
 نمی شود که با این ، به و -  
**کرواک :** ضربه ی شدید عصا .  
**کرواک :** باب .

**وردز :** از .  
**کرواک :** ضربه ی شدید عصا .  
**کرواک :** باب !  
**موسیقی :** [همان موسیقی قبلی .]  
**کرواک :** عشق !  
**موسیقی :** [صدای ضربه ی چوبدستی در موقع مکث . موسیقی ملایم مناسب قبلی ،  
 با بیانی رسا ، و ناله ها و اظهارات قابل شنیدن - «نه !» و خواهش  
 می کنم !» و غیره . - از طرف «وردز» . مکث .]  
**کرواک :** (غصه دار) . آه ! (ضربه عصا .) بلندتر !  
**موسیقی :** [صدای بلند ضربه ی چوبدستی و مثل دفعه ی پیش منتها خیلی بلند ،  
 همه چیز از بین می رود ، اظهارات «وردز» خفه می شود . مکث .]  
**کرواک :** دلخوشی های من ! (مکث .) جوی مهربان .  
**وردز :** (مثل دفعه ی پیش) . برمی خیزد و سپس می رود به بیانی غیر قابل  
 جواب می ماند -  
**کرواک :** [ناله می کند .]  
**وردز :** یعنی این عشق چه هست ، بیش از هر چیز ملعونی مهلك ؛ بازیگران  
 بزرگش آنچنان روح را به تحرك وامی دارند و روح چه هست این  
 روح که بیش از هر چیز بازیگران بزرگش را با عشق به حرکت  
 وامی دارد (صدایش را صاف می کند . با کسالت .) عشق بز ، فکر  
 می کنم ، اگر این منظور سرور من باشد .  
**کرواک :** افسوس !  
**وردز :** چی ؟ (مکث . غلبه گو .) آیا عشق يك کلمه است ؟ (مکث .) رد  
 می شود . آیا روح يك کلمه است ؟ (مکث .) رد می شود . (مکث .) موقعی  
 که از عشق صحبت می کنیم ، آیا منظورمان عشق است ؟ (مکث .)  
 مکث . می گذرد . روح ، وقتی که از روح صحبت می کنیم ؟  
**کرواک :** (غصه دار) . آه . (مکث .) باب عزیز .  
**وردز :** اینطورست ؟ (با وقاری ناگهانی .) یا اینطور نیست ؟  
**کرواک :** (لابه کنان) . باب !  
**موسیقی :** [ضربه ی چوبدستی . موسیقی عشق و روح ، همراه با حرفهای شنیدنی -  
 «نه !» «خواهش می کنم !» «صلح !» و غیره - از جانب «وردز» .  
 مکث .]  
**کرواک :** (غصه دار) . آه ! (مکث .) مرهم های من ! (مکث .) جو .  
**وردز :** (عاجزانه) . سرور من .

- کرواک : باب .  
 موسیقی : [مثل دفعه‌ی پیش جواب می‌دهد .]  
 کرواک : مرهم‌های من ! (مکت .) جوانی . (مکت .) جو . (مکت .) ضربه‌ی عصا . ( جو . )  
 وردز : (مثل دفعات گذشته) . سرور من .  
 کرواک : جوانی !  
 مکت .  
 وردز : (با شبهه سخن می‌گوید) . جوانی ... جوانی وقتی است ... منظورم پیری ... اگر این منظور سرور من باشد ... وقتی است ... اگر شما يك مرد باشید ... يك مرد بودید ... فشار می‌آوردید ... باسر اشاره می‌کردید ... آتش اجاق ... انتظار -  
 ضربه شدید عصا .  
 کرواک : باب . (مکت .) جوانی . (مکت .) ضربه شدید عصا . (جوانی ا  
 موسیقی : [ضربه چوبدستی ، موسیقی جوانی که بزودی با ضربه شدیدی قطع می‌شود .]  
 کرواک : باهم (مکت .) ضربه .) باهم ! (مکت .) ضربه شدید .) باهم ، سگها !  
 موسیقی : [«لا» ی طولانی .]  
 وردز : (لابه‌کنان) . نه !  
 ضربه شدید .  
 کرواک : سگها !  
 موسیقی : [«لا» .]  
 وردز : (سعی می‌کند آواز بخواند) . وقتی است که ... برای يك مرد ...  
 موسیقی : [آواز «وردز» را همراهی می‌کند .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . جوانی وقتی است برای يك مرد .  
 موسیقی : [دنباله‌اش را می‌گیرد تا او ادامه بدهد .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . غنودن ... آتش اجاق ... (مکت .) ضربه شدید . سعی می‌کند بخواند .) در انتظار زنی هرجائی که بگذاری ... توی تفرار ... توی رختخواب ....  
 موسیقی : [آواز «وردز» را همراهی می‌کند .]  
 وردز : در انتظار زنی هرجائی که تفرارش را به رختخواب بکشانی ....

- موسیقی : [دنباله‌اش را می‌گیرد تا او ادامه بدهد .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . تا بیاید ... ماده لزوج .... (مکت .) ضربه شدید . مثل پیشترها ) تا عرق بزنند ....  
 مکت . ضربه مهیب .  
 سگها !  
 کرواک :  
 موسیقی : [پیشنهاد می‌کند که ادامه یابد .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . او خجالت زده می‌آید .... (لابه‌کنان) . نه !  
 موسیقی : [پیشنهادش را تکرار می‌کند .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . او خجالت زده می‌آید کسی که دوست داشت ... موفق ... می‌شود یا ....  
 موسیقی : [قسمت انتهائی پیشنهاد قبلی‌اش را تکرار می‌کند .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . یا اگر نتواند کاری از پیش ببرد دوست ندارد ... (خسته) ... یا مشکلات دیگری .... (مکت .) سعی می‌کند بخواند .) خجالت زده می‌آید مثل کهنه -  
 موسیقی : [ضمن همراهی این قطعه قطع می‌کند و خلاصه پیشنهادش را می‌دهد .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . خجالت زده می‌آید مثل شعله‌ای کهنه ... چهره‌اش ... شرم آگین ....  
 مکت .  
 کرواک : [نال می‌کند .]  
 موسیقی : [پیشنهاد می‌کند که ادامه یابد .]  
 وردز : (سعی می‌کند که بخواند) . و ماهتاب قدیمی ... روی زمین ... دوباره .  
 مکت .  
 موسیقی : [خلاصه پیشنهادش را طولانی‌تر می‌کند .]  
 سکوت .  
 کرواک : [نال می‌کند .]  
 موسیقی : [به‌تنهایی در فضا طنین می‌افکند ، سپس «وردز» را به‌آغاز دعوت می‌کند ، مکت ، دوباره دعوت می‌کند و سرانجام بنرمی همراهی می‌کند .]  
 وردز : (سعی می‌کند بملایمت بخواند) .

جوانی برای يك مرد وقتی است که  
کنار آتش اجاق غنوده و می لرزد  
برای لکاته‌ای  
تا تفرش را به بستر بکشاند  
و عرق بریزد  
او خجالت زده می آید  
کسی که دوست داشت موفق می شود  
و اگر موفق نشد، دوست نداشته  
یا مشکلات دیگری است که پیش می آید  
او خجالت زده می آید  
مثل شعله‌ای کهنه  
چهره اش شرم آگین است  
و ماهتاب قدیمی  
دوباره روی زمین .

- مکت طولانی .  
کرواک : (غرغرکنان) . چهره (مکت) . چهره (مکت) . چهره (مکت) .  
موسیقی : [ضربه چوبدستی و بگرمی بر انگیزاننده‌ی احساسات ، در حدود يك دقیقه .]  
کرواک : چهره .  
وردز : (سردی) . در آن فضا اگر از بالا نگاه سردی و ضعف ...  
موسیقی : [از بالا بگوش میرسد و نمایاننده‌ی سردی و ضعف .]  
وردز : (سرد و بی‌اعتنا) . در آن چار دیواری در بسته از بالا که نگاه کنی  
سردی و ضعف آن چنان می‌تابد با چشمهائی که تار است در اثر ...  
چه گذشته است ، کاملاً ... دوام زیبایی يك لحظه است ....  
مکت .  
موسیقی : [با کمروئی تقاضای قبلی خود را تجدید می‌کند .]  
وردز : (با شدت قطع می‌کند) . صلح !  
کرواک : دلخوشی‌های من ! مهربان باشید !  
مکت .  
وردز : ... بی‌حس شدن . چند لحظه بعد گرچه ، در این سن قوای از دست

زفته باز می‌گردد و سر که در حدود يك متر فاصله گرفته بود .  
چشمه‌ایش را گشاد می‌کند و خیره می‌نگرد . دوباره يك تیر دیگر .  
(مکت) . بعد چه می‌شود دید ، در روشنائی روز بهتر است دیده  
شود ، زیرا غیر قابل انکارست . اما منظورم این است که چند وقت  
بچند وقت ، در ماههای اخیر در تمام ساعات ، در سایه ملائک ،  
در ابر و آفتاب . و با درخشش نقره‌نهای در کار نیست ... با درخشش  
نقره ... نه‌ای در کار نیست ... سرور من ... (مکت) . و سپس  
خوشه گندم ، که با نسیم ملایمی بهر سو می‌جنبد ، سایه‌اش جا باز  
می‌کند و طرح اندامها را بدست می‌دهد .  
مکت .

- کرواک : [ناله می‌کند .]  
وردز : وقتی که خلوتگاه ترك می‌شود هرچهره خطوط اصلی خود را باز  
می‌یابد .  
کرواک : [ناله می‌کند .]  
وردز : - آشفتگی موهای سیاه چنانست که گوئیا کاملاً بر آب گسترده شده ،  
پیشانی چین خورده با شیاری که نشانی از درد دارد ، اما به راحتی  
می‌شود تعبیر کرد که در ذهن چیزی تکرار می‌شود ، چشمان بسته ،  
مژگان ... (مکت) ... بینی ... (مکت) ... هیچی ، شاید کمی  
آزرده شده ، ولبها ....  
کرواک : (غمگین) . سوسن !  
وردز : ... سفت ، يك ردیف دندان شفاف که لب پائین را می‌گزد ، نه  
زمزمه‌ای ، نه توری بر لبها ، خیلی عادی ....  
کرواک : [ناله می‌کند .]  
وردز : سوراخ کذائی سفید و ساکت ، منتها اگر بالا و پائین رفتن سینه‌ها  
نبود ، سینه‌هائی که همانطور بالا و پائین می‌روند بطرف محفظه‌ی ...  
طبیعی شان -  
موسیقی : [انفجار غیر قابل جلوگیری و فرونشستن آوای موسیقی با اظهارات  
پوچ - «صلح !» «نه !» «صلح !» - از جانب «وردز» . پیروزی  
و اختتام .]  
وردز : (بملايمت سرزنش می‌کند) . سرور من ! (مکت) . ضربه آهسته  
عصا . دوباره آغاز می‌کنم ، آنقدر رنگ پریده و آرام و آنقدر  
مجدوب و مسحور ، به نظر میرسد شباهتی با زمین خاکی نداشته

باشد چونان «میرا»<sup>۱</sup> در برج حوت ، اگر در پر جلال‌ترین موقعیتش  
سرد سرد در چنین شبی بدرخشد ... (مکت .) چند لحظه بعد گرچه ،  
قوای از دست رفته چنانند -  
(غمگین) . نه !

کرواک :  
وردز :

- پیشانی بدون چین ، لب‌ها و چشم‌ها ... (مکت) ... پیشانی بدون  
چین ، سوراخ‌های گشاد بینی ، لب‌ها و چشم‌ها ... (مکت) ... مختصر  
رنگی بگونه‌ها و چشم‌ها باز می‌گردد ... (مودبانه) ... گشودن .  
(مکت .) سپس راه باریکی در پائین .... (مکت .) لحن شاعرانه  
می‌شود . آهسته .

سپس راه باریکی در پائین  
عبور از شاخ و برگ‌های زیادی  
جائی که ... پیشرفتن بجائی که ....

مکت .  
[مستقیماً برای ادامه‌ی مطلب فوق پیشنهاد می‌دهد .]  
(سعی می‌کند که بخواند) .

موسیقی :  
وردز :

سپس راه باریکی در پائین  
عبور از شاخ و برگ‌های زیادی  
پیشرفتن به جائی که ....

مکت .  
[مستقیماً برای ادامه پیشنهاد می‌دهد .]  
(سعی می‌کند که بخواند) .

موسیقی :  
وردز :

همه‌اش تاریکی ،  
نه خواهشی نه بخششی نه کلمه‌ای  
نه احساسی نه احتیاجی ....

مکت .  
[با دلگرمی بیشتری برای ادامه یافتن پیشنهاد می‌دهد .]  
(سعی می‌کند که بخواند) .

موسیقی :  
وردز :

عبور از فضای مرطوب و کف‌آلوده‌ی  
راه باریک پائینی  
يك نظر سریع انداختن

Mira-۱ ستاره‌ای است زودگذر و ناپایدار که در برج حوت مقارن با ماه اسفند  
ظاهر می‌شود .

برای یافتن سرچشمه

مکت .

موسیقی : [دعوت می‌کند که شروع کند، مکت، دوباره دعوت می‌کند و سر آخر؛  
نرمش فوق‌العاده همراهی می‌کند .]  
وردز : (سعی می‌کند که بخواند) .

سپس راه باریکی در پائین  
عبور از شاخ و برگ‌های زیادی  
پیشرفتن بجائی که  
همه‌اش تاریکی

نه خواهشی نه بخششی نه کلمه‌ای  
نه احساسی نه احتیاجی  
عبور از فضای مرطوب و کف‌آلوده‌ی  
راه باریک پائینی  
يك نظر سریع انداختن  
برای یافتن سرچشمه

(مکت . جا خورده است .) سرور من ! (صدای عصار آهسته می‌شود .  
مثل گذشته .) سرور من ! (صدای برخورد دم‌پائی باقالی ، لنگ  
لنگان ، دور می‌شود . مکت طولانی .) باب . (مکت .) باب !

موسیقی :  
وردز :

[برگردانی کوتاه و خشن دارد .]  
موسیقی (عاجزانه .) موسیقی !

مکت .  
موسیقی : [ضربه‌ی چوبدستی و عناصری که قبلاً تقریباً بکار گرفته شد یا موسیقی  
شروع نمایش به تنهایی نواخته می‌شود .]  
مکت .

وردز : بازهم . (مکت .) بازهم !  
موسیقی : [مثل پیش است یا فقط مختصری تغییر پیدا کرده است .]  
مکت .

وردز : [عمیقاً آه می‌کشد .]

پرده

## کاسکاندو

یک قطعه رادیوئی برای موسیقی و صدا

(کاستکندو) برای اولین بار در R.T.F فرانسه اجرا شد

گویندگان عبارت بودند از :

**Roger Blin**

گشاینده

**Jean Martin**

صدا

**Roger Blin**

به کارگردانی

گشاینده : (سرد) . برای من ... ماه مه است .

(مکت.)

صحیح .

(مکت.)

من باز می‌کنم .

صدا : (آهسته ، نفس زنان) . - داستان ... اگر توانستید تمامش کنید ...  
می‌توانید استراحت کنید ... بخوایید ... قبل از آن نمی‌توانید ...  
آه من می‌دانم ... یکیش را تمام کرده‌ام ... هزار و یکیش را ...  
من همیشه همه‌اش را انجام دادم ... در زندگی‌ام ... با زندگی‌ام ...  
گفتن به خود که ... این یکی را تمام کن ... تنها کار درستی ...  
بعد استراحت بکن ... بخواب ... مطلب دیگری نیست ... کلمات  
دیگری نیست ... و تمامش کن ... دیگری نیست ... نمی‌توانی  
استراحت کنی ... دیگری را کنار بگذار ... شروع کردن ... تمام  
کردن ... گفتن به خود که ... این یکی را تمام کن ... بعد استراحت  
بکن ... این موقع ... کار درستی ... این موقع ... تو اینو داری ...  
و تمامش کن ... دیگری نیست ... اما این یکی ... فرق دارد ...  
تمامش خواهم کرد ... بچنگش می‌آورم ... «وبرن» ... از سر  
می‌گیرم ... یک زندگی طولانی ... تقریباً ... بگو چه دوست داری ...  
کمی بدبختی ... کافیت ... پنج سال ... بعدها ... ده سال ...  
نمیدانم ... تغییر کرده است ... نه بقدر کافی ... قابل شناختن ...  
در آلونک ... هنوز یکی دیگر ... در انتظار شب ... که بیاید ...  
خاموش شدن ... ادامه ... در جای دیگری ... خوابیدن در جای  
دیگری ... آهسته است ... سرش را بلند می‌کند ... حالا و بعدها  
... چشمانش ... به پنجره ... دارد تاریک می‌شود ... زمین دارد

تاریک می شود ... شب است ... برمی خیزد ... اول زانو ها ... سپس  
برخاستن ... روی پاهایش ... لغزیدن ... همان کت قدیمی ...  
راست دریا ... چپ تپه ... انتخاب می کند ... او فقط دارد -

گشاینده :

(همراه با صدا) . و من می بندم .

(سکوت.)

من در را باز می کنم .

موسیقی :

(همراه با موسیقی) . و من می بندم .

(سکوت.)

هر دو را باز می کنم .

صدا :

(با هم) . بر ... برخاستن ... تمام کردن ... دست نکشیدن ... بعد

موسیقی :

استراحت ... خواب ... قبلش نه ... تمام کردن ... این

زمان .. کار درستیه ... تو داریش ... تو بدست آوردیش ...

آنجاست ... جایی ... تو او را بدست آوردی ... تعقیبش کن ...

گمش نکن ... قصه ی بیشتری نیست ... برخاستن ... تمام کردن ...

بعدش خواب ... کلمه ی بیشتری نیست ... بیا ... موضوع بعدی ... او -

گشاینده :

(با صدا و موسیقی) . و من می بندم .

(سکوت .

دوباره شروع می کنم .

صدا :

پائین ... شیب ملایم ... سپیدارهای غول آسا ... باد در شاخه ها ...

دریای ناپیدا ... «وبرن» ... همان کت کهنه ... ادامه می دهد ...

توقف می کند ... نه يك روح ... نه هنوز ... شب بس درختان ...

بگو شبیه چه هستی ... ادامه می دهد ... درحالی که به بانك نزدیک

می شود ... همان عصای قدیمی ... پائین می رود ... با قصد یا بی قصد ...

نمی تواند ببیند ... پائین است ... چه می شمارد ... چهره در گل ...

بازوان ستبر ... ایده آل است ... تقریباً ... آنجا تقریباً ... نه هنوز

نه ... راه می افتد ... اول زانو ها .. دستها پت و پهن ... گل آلود ...

سریزیر ... بعد بالا ... روی پاها ایستاده ... عظیم الجثه ... بیا ...  
ادامه می دهد ... پائین می رود ... بیا ... درسش ... چه درسش  
هست ... سوراخی ... پناهگاهی ... گودالی ... در میان توده شن  
باد آورده ای ... غاری ... خاطره مبهم ... درسش ... از نسل حفره  
(غار) ... پائین می رود ... درخت بیشتری نیست ... بانك بیشتری  
نیست ... تبدیل کرده است ... نه بقدر کافی ... شب بس درختان ...  
طولی نمی کشد که توده شن باد آورده ثی ... پوشش بیشتری نه ...  
نه يك روح ... نه -

سکوت .

موسیقی :

سکوت .

(با هم) . - استراحت ... خواب ... مطلب دیگری نیست ...

صدا :

موسیقی :

دست نکش ... این زمان ... کار درستیه ... ما آنجا ایم ...

من آنجا ... جایی ... «وبرن» ... بچنگش می آورم ... از دستش نده ...

تعقیبش کن ... تا انتها ... بیا ... این زمان ... کار درستیه ... تمام

کردن ... بعدش خواب ... «وبرن» ... بیا -

سکوت .

گشاینده :

بنابراین ، بطور دلخواه .

آنها می گویند ، بخیالش هست .

نه . من می گشایم .

صدا :

- پائین می رود ... دوباره ... با قصد یا بی قصد ... نمی تواند ببیند ...

پائین است ... موضوع چیست ... چهره پوشیده از شن ... بازوان

ستبر عریان در میان توده ی شن ... نه زمینی که از خار و خاشاک و

درختان رشد نکرده پوشیده باشد ... همان کت کهنه ... شب بس

درختان ... بگو شبیه چه هستی ... دریای پر صدا ... رعد ... خشم

ارواح ... «وبرن» ... چه هست ... چه درسش هست ... صلح ...

باز هم صلح ... درسش ... بیشتر نه ... جستجوی بیشتری نه ...



خواب ... نه هنوز ... برمی خیزد ... اول زانوان ... دستهای تو  
پهن ... توی شن ... سر بزیر ... بعد بالا و ... روی پاها ایستاده ...  
عظیم الجثه ... همان لبه دار قدیمی را ... بطرف پائین چپاندن و ...  
بیا ... ادامه می دهد ... وزن یک تن ... توی شن ... تا زانو ... فرو  
می رود ... دریا -

گشاینده : (همراه با موسیقی) . و من می بندم .  
سکوت .  
دیگری را می گشایم .

موسیقی :  
گشاینده : (همراه با موسیقی) . و من می بندم .  
سکوت .  
بنابراین ، بطور دلخواه .  
این زندگی هست . من بدین منوال زندگی کردم .  
مکت .  
صحیح .  
مکت .

باز کنم چه چیزی را ؟  
آنها می گویند ، او چیزی را باز نمی کند . چیزی ندارد که باز کند .  
بخیالش هست .  
آنها مرا نمی فهمند . نمی فهمند من چه می کنم . آنها نمی فهمند من  
چه چیزی دارم . و می گویند ، او هیچ چیز را باز نمی کند . چیزی  
ندارد که باز کند . بخیالش هست . من اعتراض بیشتری نمی کنم .  
من چیزی بیشتر از این نمی گویم . در گمان و خیال من چیزی نیست .  
من بیشتر از این جواب نمی دهم .  
من باز می کنم و می بندم .

صدا :  
— روشنائی ها ... باو می تابند ... از زمین ... جزیره ... آسمان ...  
او تنها احتیاج دارد ... سرش را بلند کند ... چشمهایش ... می بیند  
آنها را ... ولی نه ... او —  
سکوت .  
موسیقی : (کوتاه) .  
سکوت .  
گشاینده : آنها می گویند ، آن ، زندگیش نیست . با آن زندگی نمی کند . آنها

مرا در نمی یابند . آنها نمی فهمند زندگی من چیست . آنها نمی فهمند  
که من با چی زندگی می کنم . و آنها می گویند ، آن ، زندگیش  
نیست . با آن زندگی نمی کند .

مکت .  
من با آن زندگی کردم ... تا پیر شدم .  
کاملاً پیر .  
گوش کن .

صدا :  
(بیدار کننده) . — آنوقت ... من آنجا هستم که ... «ویرن» ...  
خودش است ... من او را دیده ام ... من او را بدست آورده ام ...  
نمیان می شود ... همان کت قدیمی ... پائین می رود ... می افتد ...  
دوباره می افتد ... تعمداً یا بی قصد ... دیده نمی شود ... پائین است ...  
چیزی است که می شمارندش ... بیا —  
(همراه با صدا) . پر قدرت .

گشاینده :  
صدا :  
چهره ... در میان سنگها ... شن زیاد نیست ... همه اش سنگ ...  
ایده آل است ... ما آنجا هستیم ... آنوقت ... نه هنوز نه ... بلند  
می شود ... اول زانوان ... دستها پت و پهن ... در میان سنگها ...  
سر بزیر ... بعد بالا و ... روی پاها ایستاده ... عظیم الجثه ...  
«ویرن» ... سریع تر ... ادامه می دهد ... پائین می رود ... او —  
سکوت .

موسیقی :  
گشاینده : (همراه با موسیقی) . پر قدرت .  
موسیقی :  
سکوت .  
تمام نشده است .  
من هر دورا باز می کنم .  
گوش کن .

صدا :  
موسیقی :  
(با هم) .  
تاریکی ... و پیدا کردنش ... دیدنش ... و گفتن باو که ...  
برای چه کسی ... هست ... اگر درست انجام نگرفت ... هرگز ... مهم  
نیست ... دوباره شروع کن ... در تاریکی ... آنوقت ... کار درستی ...

ما آنجا... هستیم... تقریباً... تمام —

سکوت

گشاینده : از جهانی به جهان دیگر . چنانست که گوئی آنها بطرف هم کشیده می شوند . راه دور و درازی برای رفتن در پیش نیست . خوب .

صدا : من تقریباً ... او را بدست آوردهام ... او را دیدهام ... (با هم) موسیقی :

باو گفتم ... ما آنجا هستیم ... تقریباً ... قصه ی بیشتری

نیست ... همه اش دروغ است ... آنوقت ... این یکی واقعیش هست ...

بمن تعلق دارد ... والسلام ... خواب ... «وبرن» ... باو تعلق دارد ...

من او را بدست آوردهام ... تعقیبش کنید ... به —

سکوت

خوب

گشاینده :

مکت

بله ، صحیح ، ماه مه .

تو تاریخ مجدد بیداری را می دانی .

مکت

من باز می کنم .

صدا : — نه سکائی ... نه جای پارو زنی ... شناور ... نفس نفس زنان

بیرون آمدن ... دوباره برگشتن ... بگل نشسته را ... مفت و مسلم

لارویی کردن ... «وبرن» ... پرمی کند آنرا ... پهن تر می کند ...

صورت توی آب کثیف ... بازوان ستبر ... همان کت قدیمی ...

دستها مشت شده ... مارماهی ها ... نه ... من نمی دانم ... من می بینم

اورا ... که پرت می شود ... به خارج دریا ... به ناکجا آباد ... به

جزیره ای ... و بیشتر ... نه دیگر —

سکوت

موسیقی :

سکوت

گشاینده :

آنها می گویند «مال اوست ، صدای اوست ، درخیاال اوست» . مکت

صدا :

هرچه سریعتر ... از آب خارج شدن ... سر بیرون آوردن ... غوطه خوردن ... به ناکجا آباد ... به جزیره ای ... نه جائی دیگر ... هر جائی ... هر جائی که ... روشنائی باشد —

سکوت

گشاینده :

نه شباهتی .

من جواب دادم ، که ...

موسیقی :

(کوتاه) .

سکوت

گشاینده :

... آیا اون هنوز مال من هست ؟

اما من بیشتر از این جواب نمی دهم .

و آنها چیزی بیشتر از این نمی گویند .

آنها ول کردند .

خوب .

مکت

بله ، صحیح ، ماه مه ، و تمام شدن ماه مه .

روزهای طولانی .

مکت

من می گشایم .

مکت

من می ترسم که بگشایم .

ولی باید بگشایم .

پس همانطور من باز می کنم .

صدا :

بیا ... «وبرن» ... بازوان ستبر ... همان کت قدیمی ... صورت

کثیف ... پرت می شود روی ... جزیره ای که درخیاال داشت ...

در قسمت عقب کشتی ... نقطه ی خروجی است ... دریای آزاد ...

زمینی که درخیاال داشت ... درخیاالش ... «وبرن» ... چه هست

درخیاالش —

گشاینده :

(همراه با صدا) . بیا ! بیا !

صدا :

— سرانجام ... ما آنجا هستیم ... نه خیلی دور ... در جستجوی

بیشتری ، نه ... توی تاریکی ... جائی دیگر ... همیشه جائی دیگر ...

ما آنجا هستیم ... تقریباً ... «وبرن» ... صبر کن ... اجازه نده

برود... روشنائی‌ها از زمین رفته... همه‌اش رفته... تقریباً تمامش...  
خیلی دور رفته... خیلی دیر... از آسمان رفته... اگر دوست  
دارید... او فقط احتیاج دارد... طرف دیگر را برگردانید... او  
می‌بیند آنها را... بر او می‌تابند... ولی نه... او پرت می‌شود  
روی... او عوض شده است... «وبرن»... تقریباً کافیست.

سکوت

موسیقی :

(همراه با موسیقی) . خدا .

گشاینده :

موسیقی :

سکوت

خدا خدا .

گشاینده :

مکت

زمانی از خودم سؤال کردم چی هست او .  
و قتائی بود که جواب دادم اون مثل گردش يك روز بیکاری است .  
دوتا گردش .  
سپس باز گشت .  
کجا ؟  
به دهکده .  
به مهمانخانه .  
دوتا گردش و سر آخر برگشتن به دهکده ، به مهمانخانه ، از طریق  
تنها جاده‌ئی که کشیده شده است به آنجاها .  
يك خیال مثل همه‌ی خیالات دیگر .  
ولی من بیش از این جواب نمی‌دهم . .  
من می‌گشایم .

صدا :

موسیقی :

— اجازه نده برود... تمامش کن... تنها کار درستیه...  
(با هم) .  
که این زمان... من اونو دارم... ما آنجا هستیم... تقریباً... «وبرن» —

گشاینده :

(همراه با صدا و موسیقی) . چنان که گوئی آنها بازوانشان را بهم  
خلقه کرده‌اند .

صدا :  
موسیقی :  
(با هم) .  
— خواب... قصه‌ی بیشتری نیست... بیا... «وبرن»...  
او هست... می‌بینم او را... باو می‌گویم... اجازه نده... آخر  
کاری... دربرود —

گشاینده :

صدا :

موسیقی :

(همراه با موسیقی و صدا) . خوب .  
(با هم) . تقریباً... درست يك خرده بیشتر... بیشتر... من آنجا  
هستم... تقریباً... «وبرن»... او هست... اون او بود... من  
او را بدست آوردم... تقریباً —

گشاینده :

صدا :

موسیقی :

(همراه با صدا و موسیقی ، و باحرارت) . خوب !  
با هم . — این زمان... تنها کار درستیه... تمامش کن...  
قصه‌ی بیشتری نیست... خواب... ما آنجا هستیم... تقریباً...  
درست کمی بیشتر... اجازه نده برود... «وبرن»... او می‌بیوندد  
به... بیا... بیا —  
سکوت .

پرده